

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سازمان انقلابی افغانستان

۳۰ نومبر ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش بیست و دوم

به ادامه گذشته:

امریکا و انگلیس تصمیم داشتند تا افغانستان منحصیث معبری برای عبور خوک بنیادگرائی به سوی آسیای میانه و تهدید چین و روسیه مورد استفاده قرار گیرد. چون راه تورخم، کابل، سالنگ و مزار، آن زمان در کنترل نیروهای مسعود و دوستم قرار داشت، لذا «قیام» گروه طالبان حداقل به این خاطر نیز برای پاکستان و اربابان غربی آن بسیار مهم و سودآور بود (غربی ها هرگز نمی خواستند که اخوانی ها ریشه کن شوند، چون می دانستند که با این مزدوران راحت تر قادر به اشغال افغانستان خواهند شد، چیزی که اتفاق افتاد). اما طوری که احمد رشید (نویسنده پاکستانی که با فندهای امریکائی برای نشرات «فند» می دهد و برخی از بیمایگان، او را وجدان مردم پاکستان گفته اند) ایجاد طالبان را با چند تماس فوری و میکائیکی و نقل و انتقال های ساده ذکر نموده (بعید به نظر می رسد که او از سر ناآگاهی چنین چیزی نوشته باشد، چون هیچ وقت از مغالزه با امریکائی ها با دفترهای مجلل در کابل و واشنگتن و خانم امریکائی اش دوری نجسته است)، آنطور نه که ستراتیژی امریکا در افغانستان (در دهه ۹۰) باید از چنین مراحل می گذشت تا این که حادثه ۱۱ سپتمبر و امپراتوری نامرئی القاعده در جوار طالبان زاده می شد (این را سیاست های بعدی امریکا روشن ساخت) برای ایجاد و بعد به قدرت رسیدن طالبان، اردوی پاکستان با حمایت انگلیس و عربستان سعودی، سالها روی آن کار کرده، بالاخره چنین گروه مزدور با رهبری گوش به فرمان و صفوف ناآگاهی را تدارک دیدند، گروهی که تا هنوز وظایفش تمام نشده و با این که درگیر نبرد با اشغالگران امریکائی زیر حمایت مستقیم آی. اس. آی. می باشد، اما در آینده نقش دوباره آن برای تثبیت منافع امپریالیست ها به ظهور خواهد رسید، چیزی که در مورد گروه های اخوانی دیدیم که چگونه در یک دور چرخ شدند، اما بعد از یازده سپتمبر دوباره باشه سر انگشت اشغالگران قرار گرفتند و محبوب القلوب استعمار و امپریالیزم شدند. پس دلیلی ندارد که چنین استفاده هائی از طالبان و القاعده بار دیگر صورت نگیرد (جوابیدن در دسمبر ۲۰۱۱ گفت: «طالبان دشمن ابدی امریکا نیستند»). قراین و شواهدی که همین اکنون می بینیم که چگونه عوامل استعمار فریاد وحدت با طالبان را سر می دهند و امریکا و المان هر یک ۵۰ میلیون دالر برای چنین مصالحه ای به «شورای عالی صلح» پیشکش می کنند. مگر آوردن طالبان در بخشی از قدرت کنونی برای امریکائی ها مشکل است؟ اما این که چه زمانی باید این کار صورت بگیرد به مسایل خاصی در افغانستان و منطقه رابطه می گیرد. امریکا در اواخر ۲۰۱۱ چندین بار با طالبان به شکل پنهانی دیدار کرد و به آنان وعده شرکت در دولت پوشالی

را نمود و به این منظور دفتری در قطر برای شان در نظر گرفت. طالبان برای این کار سه شرط را پیش پای امریکائی ها گذاشتند: عقب نشینی بدون قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان، آزادی زندانیان طالبان و حذف نام طالبان از لسٹ گروه های تروریستی. امریکا نیز برای «صلح» با طالبان سه شرط عمده را بیان کرد: قطع کامل رابطه با القاعده، پایان دادن به خشونت و احترام به قانون اساسی افغانستان به شمول مواد مربوط به حقوق زنان و اقلیت ها.

بی نظیر بوتو که در زمان ایجاد طالبان صدراعظم پاکستان بود، بعدها گفت: «گروه طالبان به کمک دولت های ایالات متحده امریکا، انگلستان و عربستان سعودی چند سال قبل در پاکستان ایجاد گردیده بود». امریکائی ها فکر می کردند که طالبان چون سد عظیمی در برابر ایران و روسیه قرار می گیرند (دیوبندی ها شیعه ها را کافر می دانند و در این مورد شاه عبدالعزیز پسر شاه ولی الله پدر معنوی دیوبندی ها می گوید «شیعه به وسیله عبدالله بن سبا یهودی در دوران خلیفه سوم و چهارم به وجود آمد و بر اثر وسوسه شیطان لعین چهار فرقه شد). با این طرز تفکر است که طالبان در وزیرستان شمالی با شیعه های قبیله توری درگیر اند و با رسیدن به مزار علاوه بر انتقام، شیعه ها را قتل عام کردند و در بامیان در یک روز بیش از ۳۰۰ تن از سادات یکولنگ را کشتند. لذا خود امریکائی ها که مدت ها قبل بر ایجاد طالبان کار کرده بودند ممکن نیست که تا هنوز به نقش ستیزه جوئی این گروه علیه ایران به آینده فکر نکنند. این ارزیابی ها، نگرش ها و ضرورت اشغالگران بالاخره زمینه احیای طالبان را در افغانستان و پاکستان مساعد ساخت.

ملا عمر که در زمان جهاد، در گروپ قومندان نیک محمد مجاهد مولوی خالص بود، در ۱۹۵۹ در قریه نوده ولایت ارزگان و در خانواده ای از قبیله هوتک به دنیا آمد، سه زن داشت که دوی آن ارزگانی و یکی «گلجانه» دختر سید صالح از قندهار بود (سید صالح در زمان امارت دامادش در سرای سیدک شهر قندهار تریاک فروشی می کرد). او از سه زن پنج پسر دارد. ملا عمر در جریان جنگ با شوروی چهار بار زخمی شد و چشم راستش را از دست داد. او بالاخره در قریه «سنگسار» قندهار در مسجد کوچکی ملا شد و وقتی یک قومندان با چند سرگروپ جهادی، دو زن را به قرارگاه خود بردند و بر آنان تجاوز کردند و بعد سرهای شان را تراشیدند، ملا عمر با سی تن از طالبان محل و ۱۶ میل سلاح و مهماتی که از حاجی بشر به دست آورد (حاجی بشر پسر حاجی عیسی جان که یکی از بزرگان نورزائی و یکی از مهمترین افراد مافیای مواد مخدر در ولسوالی میوند قندهار بود، حال در امریکا زندانی می باشد)، بر قرارگاه این قومندان در اوایل سپتمبر ۱۹۹۴ حمله کرد و بعد از آن که قرارگاه را اشغال و قومندان آن را اعدام کرد، دو زن اسیر را رها نمود که به این شکل به زودی شهرت پیدا کرد. ملا عمر به کوئته رفت و در ۲۶ سپتمبر همان سال ولسوالی مرزی بولدک ولایت قندهار را تسخیر نمود و امنیت را در آن تأمین کرد. در این زمان هیأتی با نصیرالله بابر (وزیر داخله وقت پاکستان و پدر معنوی بی نظیر بوتو صدراعظم وقت پاکستان) به خاطر بحث روی تجارت پاکستان با آسیای میانه به قندهار آمد، با گل آغا و ملا نقیب الله (قومندانان مشهور جهادی قندهار) مذاکره کرد و از آنجا به هرات رفت و با اسماعیل خان دیدار نمود. بابر این قومندانان طماع و سودجو را از فایده و نفع این تجارت و ترانزیت راه مطلع ساخت. چند روز بعد نصیرالله بابر با سفرای امریکا، انگلستان، چین، ایتالیا و کوریای جنوبی این مسیر را با موتر پیمود و باز هم در هرات با اسماعیل خان دیدار کرد و وعده ترمیم شاهراه قندهار- هرات را داد.

در ۴ نومبر ۱۹۹۴ یک کاروان تجاری پاکستانی با ۳۰ لاری از بولدک به طرف قندهار حرکت کرد که در منطقه تخته پل، نیروهای منصور این کاروان را معطل و تاراج نمودند. بابر ظاهراً عزم داشت تا کماندوهای پاکستانی کاروانش را نجات دهند، اما گروه طالبان که بولدک را در قبضه داشتند، داوطلب شده بر نیروهای منصور حمله نمودند و بعد از آن که نیروهای او را تارومار کردند، خود منصور را دستگیر و از میله تانک آویزان نمودند (منصور از قومندانان ملیشای عصمت مسلم در حکومت نجیب بود که با افراد زیر فرمانش در دامان وحشت «خاد» آموزش دیده و جز قتل و غارت چیزی نمی شناخت. پوسته های او در مسیر قندهار- بولدک، ضمن این که صدها هزار افغانی از مردم باج می

گرفت، دهها نوجوان مقبول را پیاده کرده و بر دهها تن آنان تجاوز دسته جمعی کرد) و اموال تاراج شده را دوباره جمع آوری نموده، به صاحبان پاکستانی شان تحویل دادند.

این در حقیقت اولین آزمونی بود که طالبان در برابر باداران غربی و پاکستانی شان پیروز برآمدند و از اعتبار و حیثیت کلانی برخوردار شدند، چیزی که بابر آن را می خواست (بسیاری بر این باور اند که بابر قسداً چنین کاروانی را در این مسیر حرکت داد، زیرا برخی از قومندانان «آی. اس. آی.» او را از این کار برحذر داشته بودند، اما او تحلیل های خود را داشت). طالبان بعد از اعدام منصور با حمایت مستقیم پولی و تسلیحاتی امریکا، انگلیس، عربستان سعودی، امارات و پاکستان به قندهار یورش بردند (موازی با آن رادیوهای بی بی سی و صدای امریکا تبلیغات وسیعی از پیشروی «دانشجویان» دینی به راه انداختند و در همان جمله های اول این رادیوها دیگر بر کسی پوشیده نماند که در پس و پشت این جریان گمنام و نو ظهور چه دست هائی قرار دارند). گل آغا فرار کرد و مولوی نقیب الله تسلیم شد. طالبان این مولوی را که قومندان جمعیت بود و قول اردوی قندهار را در دست داشت و تا آن زمان ۶ میلیارد افغانی از سوی ربانی به آنان رسانده بود، به معیت ۱۲ فرد مسلح رها و به منطقه آبائی اش فرستادند. طالبان در ۱۹ نومبر ۱۹۹۴ قندهار را تصرف کردند. درین زمان که جنگجویان طالبان به ۳۰۰ نفر می رسیدند، این که پول، سلاح و مهمات را از کجا می کردند، صفوف شان را چگونه نظم می دادند و جنگجویان دیگر را به لشکر شان می فرستادند، روشن نبود، اما دیگر کسی شکی نداشت که این کارها را افسران «آی. اس. آی.» تنظیم می کردند و پا به پای شان حرکت می نمودند.

کارکنته های «آی. اس. آی.»، انتلجنس سرویس و شبکه استخباراتی سعودی که با طالبان کار می کردند، به زودی جهت نظم بخشیدن به تصرفات شان، شورای رهبری خود را به وجود آوردند که از ۱۹ نفر تشکیل و تمام سیاست ها و عملیات نظامی آنان را رهبری می کرد. این شورا شامل ملا عمر، ملا ربانی، ملا برادر، ملا کبیر، ملا محمدحسن، ملا متقی، ملا متوکل، ملا جمال، ملا احسان الله، ملا نیازی، ملا عبدالرزاق، ملا ترابی، ملا خیرالله، ملا دادالله، ملا محمدغوث، ملا حکیم مجاهد، ملا بوریجان و ملا عبدالله بود. بعدها در جلسات شورای نظامی، رئیس بغران، ملا راکتی و ملا محمد رسول نیز شرکت داشتند. این که چگونه طالبان قادر شدند که در کمتر از دو ماه شورای ۱۹ نفری ایجاد کنند. این که این رهبران چگونه گرد آورده شدند، باز هم سوالات بسیاری را خلق می کند، اما همه می دانند که این شورا قبلاً به وسیله شبکه های استخباراتی ساخته شده بود و فقط اعلان آن بعد از تصرف قندهار صورت گرفت.

طالبان به زودی قلات و غزنی را تصرف کرده و در ۱۰ فبروری ۱۹۹۵ میدان وردک را به دست آوردند. در این مسیر، نیروهای حزب اسلامی و تنظیم های دیگر را به آسانی روفتند و بعد لوگر و در ۱۱ فبروری ۱۹۹۵ چهارآسیاب، مقر نظامی گلبدین را تصرف کردند. گلبدین به سوی لغمان گریخت که تمام اسناد و حتی پیراهن و مخصوصاً تنبان های قومندانان گلبدین نیز به دست طالبان افتاد و در ۲۷ فبروری شهر خوست را تصرف کردند (گلبدین بعد از فرار از چهارآسیاب اعلان کرد که عقب نشینی «تاکتیکی» کرده، اما این عقب نشینی دیگر توفقی نداشت تا سرش از تهران برآمد. عقب نشینی «تاکتیکی» مطایبه ای شد که مردم در امور روزمره آن را استعمال می کردند و می خندیدند). اما در رویارویی با نیروهای مسعود که چند گروه طالب ناشیانه تا دارالامان پیش آمدند، با شکست مواجه شده، طالبان عنان به سوی هلمند و فراه گشادند، و در حقیقت از دو سمت غرب و شرق شروع به پیشروی کردند. با این که میان نیروهای آنان و مسعود در اطراف کابل جنگ و گریز جریان داشت، ابتداء خواستند که ولایات پشتون نشین را در غرب، جنوب و شرق افغانستان تصرف کنند. حملات طالبان عموماً از طرف شب صورت می گرفت، چون افراد و گروه های ملیشیای ورزیده پاکستان نیز در آن شرکت می کردند و در بعضی جاها رهبری جنگ را به عهده داشتند.

برهان الدین ربانی که ابتداء پول های بسیاری جهت از میان برداشتن جبهات گلبدین به طالبان فرستاد و آنان را «کیوتران صلح» نامید، به زودی زیر فشار این کیوتران که دیگر برایش شاهین شده بودند، قدرت نفس کشیدن را از دست داد، به محمود مستیری نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل خبر داد که حاضر است در ۲۸ مارچ ۱۹۹۵ قدرت را به دولت موقت تحویل دهد. محمود مستیری پاسخ داد که چهار نفر را جهت تعیین اعضای دولت موقت تعیین کرده است. اما طالبان چنان بی رقیب و نامهار به پیش می تاختند که دیگر کسی توان جلوگیری این «سیل» را نداشت. دلایلی وجود دارد که چرا طالبان چنان به سرعت پیش تاختند و در سه ماه اول ظهور قادر به تسخیر ۱۳ ولایت شدند.

تنظیم های مزدور اخوانی، غیر اخوانی و ملیشه ئی بر توده های مردم چنان کشتار، چپاول و ستم روا داشته بودند و کابل را به تل خاکی مبدل کرده بودند که نه تنها ۹۸ درصد مردم افغانستان از آنان نفرت داشتند بلکه صفوف مسلح خود این تنظیم ها نیز از رهبران شان متنفر شده، حاضر نبودند در دفاع از آنان در برابر طالبان بجنگند، طالبانی که با شعار شریعت و امنیت وارد معرکه شده و خواهان تغییر ریشه ئی در حاکمیت «شر و فساد» تنظیم های مزدور بودند. طالبان به هر جایی که قدم می گذاشتند، قومندانان و جنگجویان جهادی تسلیم شده، دست از مقاومت بر می داشتند. نیروی طالبان که بسیار قوی و در عقب آنان ۲۸ هزار مدرسه طالبی در پاکستان به تولید طالب مصرف بودند، به حملات شان به شکل موجی و سد ناپذیر ادامه می دادند و به هر طرفی که رو می آوردند، قومندانان ثروت های شان را که از مکیدن خون و چپاول دارائی مردم گرد آورده بودند، به دوش انداخته فرار می کردند. در هر منطقه ای که طالبان مسلط می شدند، امنیت را تأمین نموده و به بریدن دست و پای دزدان و چوب زدن مردان و زنان آغاز می کردند. آنان نه قومندان و بزرگ قوم را می شناختند و نه بر کسی رحم می کردند؛ قومندانان را بعد از تسلیمی هیچگونه اختیاری نمی دادند، چون آنان را نمایندگان «شر و فساد» می نامیدند. قومندانان حزب اسلامی به مجردی که نیروهای طالب را در حواشی خود می دیدند، دست به فرار می زدند، زیرا بند ناف این قومندانان به «آی. اس. آی.» و عربستان سعودی بسته بود و حال که حمایت اربابان شان را از طالبان می دیدند، بهترین راه را فرار انتخاب کرده بودند. «آی. اس. آی.» در بعضی مناطق به قومندانان جهادی پول می پرداخت. به این خاطر فتوحات طالبان با زور و تطمیع همراه بود. مثلاً وقتی سپینه شگه، قرارگاه مهم و مرکزی حزب اسلامی را که صدها میل سلاح ثقیل و خفیف و دهها نوع مهمات در آن جابه جا بود تسخیر کردند، با کوچکترین مقاومتی مواجه نشدند.

طالبان که گروه مزدوری بود، در جریان پیشروی حیران کننده شان، نه تنها طالبان مدارس پاکستانی بلکه نیروهای اردوی پاکستان نیز آنان را همراهی می کردند، اما آنچه تنظیم های اخوانی از کثرت شرکت افراد اردوی پاکستان در عملیات نظامی طالبان تبلیغ می کردند، هرگز به آن گستردگی نبود. قومندانان پوسیده و پوشالی تنظیم های اخوانی می خواستند با این تبلیغات، شکست های پیایی خود را پوشانده و برفی بودن خود را پنهان دارند (در صورتی که ضرورت به نیروی بیشتر می بود، مطمئناً اردوی پاکستان از طالبان دریغ نمی کرد). طالبان بعد از فتح کندهار به سوی هلمند که مهمترین نقطه برای طالبان به حساب می آمد، حرکت کردند. در هلمند ملاغفار برادر ملانسیم حاکم بود، اما رئیس بگران که قوم و پسر خاله ملاغفار و یکی از قومندانان نیرومند جمعیت در هلمند بالا بود، به طالبان پیوست و به این خاطر ملاغفار بی آن که با طالبان برخوردی کند، از هلمند عقب نشینی نمود و در شیندند استقرار یافت. طالبان در ۲۰ مارچ ۱۹۹۵ شهر فراه و شهر زرنج را تصرف کردند، اما در شیندند متوقف شدند، چون دو هزار نیروی مسلح ملاغفار که به اسماعیل خان پیوسته بودند، خط شیندند را در برابر طالبان مدت ها حفظ کرده و هر باری که طالبان بر این خط یورش می بردند با دفاع شکننده روبه رو می شدند. اسماعیل خان با پیشکش یک کانتینر پول، نیروهای ملاغفار را برای محکم نمودن خط دفاع موظف نمود که طالبان را چند کیلومتر عقب رانند.

وقتی طالبان به میدان شهر رسیدند و کابل در تیررس آنان قرار گرفت، مسعود با دستپاچگی نزد طالبان رفت و با ملاربنای دیدار کرد و از طالبان دعوت نمود تا در حاکمیت ربانی شریک شوند، اما طالبان آن را رد کرده و فقط خواهان تسلیمی بی قید و شرط دولت ربانی شدند. با این که مسعود تفنگچه اش را کشید و در برابر طالبان زانو زد، اما طالبان و حامیان آنان که نبض روزگار را می دانستند، فقط تسلیمی بی قید و شرط را برای «شیر پنجشیر» اعلان کردند که «آهنین» بودن طالبان دیوبندی در برابر شیرهای برفی اخوانی به اثبات رسید.

مسعود که از سوی طالبان و حزب وحدت در کابل زیر فشار قرار داشت، حساب خود را باید به زودی با نیروهای مزاری یک طرفه می کرد، زیرا او با دقت گفته بود که در کوتاه مدت با طالبان مشکلی ندارد، اما در درازمدت به تهدید جدی مبدل خواهند شد. وی که قبلاً در درون حزب وحدت انشعابی به وجود آورده بود و در هم نظری با رژیم ایران، مزدوران «پاسداران جهاد» به رهبری اکبری و کاظمی را از این حزب جدا و برخی از قومندانان آن را خریده بود (در آن زمان بازار خرید و فروش قومندانان جهادی چنان گرم بود که یک قومندان می توانست ماهی چند بار خود را بر طرفهای در گیر بفروشد. کاریکه مسعود و طالبان از آن سود می بردند)، لذا مسعود با یک برنامه ریزی دقیق، در ۵ مارچ ۱۹۹۵ در حالی که مولوی نبی در این روز از معاونیت دولت مسخره ربانی استعفاء داد، نیروهای شورای نظار با عبور از کوه تلویزیون بر نیروهای مزاری در ساحه پوهنتون، کارته سه، کارته چهار، دشت برچی و نقاط دور و پیش این منطقه، برق آسا حمله کردند. اکثر قومندانان مزاری در برابر این حمله ایستادگی نکردند و ماشه نچکاندند، چون قبلاً تطمیع شده بودند، تا عصر همانروز نیروهای مزاری تسلیم، دستگیر و پراکنده شدند. مزاری، ابوزر و ۲۰ تن دیگر از قومندانان حزب وحدت به چهارآسیاب که محل استقرار طالبان بود، رفته و تسلیم شدند. طالبان، مزاری را با تحقیر عجیبی (تصویر مزاری که طالبی گوش هایش را کش می کرد و می خندید، در رسانه ها چاپ شد) با هلیکوپتر به قندهار می بردند که در نزدیکی غزنی، مزاری و همراهانش را تیرباران کرده و اعلان کردند که چون مزاری حین انتقال به قندهار، در نزدیکی های غزنی بر یک طالب حمله کرد و می خواست تفنگش را بگیرد، به قتل رسید. حزب وحدت در ۱۸ مارچ ۱۹۹۵، کریم خلیلی را به جای مزاری رئیس، عرفانی را معاون و بلاغی را رئیس سیاسی حزب وحدت تعیین نمود. اما اکبری و کاظمی همچنان با مسعود ماندند.

پیروان مزاری جسد او را به مزار شریف برده و دفن کردند. نیروهای محقق بعد از این که مزار شریف را از چنگ طالبان بیرون کردند، اسیران زیادی از طالبان را بر قبر مزاری گردن زدند تا او را «سرخرو» سازند؛ وقتی طالبان بار دیگر بر بلخ مسلط شدند، قبر او را منفجر ساختند. بعد از یازده سپتمبر، افراد گروه محقق باز هم چندین طالب تسلیم شده را بر قبر او گردن زدند.

با تسخیر مناطق زیر کنترل مزاری در کابل، ساحه حاکمیت مسعود گسترده تر شد و چهار روز بعد در رویارویی با طالبان، آنان را در جنوب کابل شکست داد، اما این شکست موقتی بود.

در این وقت در حوزه جنوب غرب، اسماعیل خان نیروی قوئی را از ولایات هرات، فراه، نیمروز، غور و بادغیس تدارک دید تا ساحه نفوذش را در هلمند گسترش دهد. این زمانی بود که روابط میان اسماعیل خان و شورای نظار به شدت خراب شده، رهبران شورای نظار تصمیم گرفتند تا علاءالدین معاون اسماعیل خان را به جای «امیرصاحب» نصب کنند و به این منظور داکتر عبدالله را با ۱۷۱۶ جنگجوی شورای نظاری به هرات فرستادند. اسماعیل خان پوسته هایش را تا دلارام گسترش داد، فراه و نیمروز را از طالبان پس گرفت و تا گرشک پیش رفت. قومندان نصیراحمد با یک رویارویی خونین در برابر قوای قهار ملاسلام، جناح چپ نهر بغرا را در گرشک تصرف کرد، اما در گرماگرم جنگ، نصیراحمد توسط یکی از عمال شورای نظار از پشت تیر خورد و به قتل رسید. با قتل نصیراحمد یکباره در میان نیروهای اسماعیل خان دستپاچگی پیدا شد و در اوج انارشی به اسماعیل خان خبر دادند که داکتر عبدالله در هرات

سرگرم تعویض علاءالدین خان به جای او می باشد. به این صورت ملاسلام فرصت را غنیمت شمرد و با دو صد طالب سوار بر داتسن ها، بر تانکها و سنگرهای اسماعیل خان یورش برد و گله ای از جنگجویان اسماعیل خانی را به سوی دلارام روفت. اسماعیل خان از دلارام به سوی هرات پا به فرار نهاد و درین مسیر تمام پوسته های خود را جمع کرد و بدون این که ۱۷۱۶ تن از نیروهای شورای نظار را که در پوسته های جداگانه جابه جا شده بودند باخبر سازد، در هرات توقف کوتاهی نمود و با هزار نفر از مرز گذشت و به ایران پناه برد.

نیروهای به جا مانده شورای نظار با رویارویی کوتاهی در برابر طالبان که نه شناختی از منطقه داشتند و نه راه و چاهی را بلد بودند، قرار گرفتند و همه به قتل رسیدند. این کشتار بی لگام بار دیگر نشان داد که سران تنظیمی از جمله قومندانان شورای نظار در برابر قتل ۱۷۱۶ نفر که همه دهقان و زحمتکش بودند و برای امیال کثیف آنان ناآگاهانه می جنگیدند، چقدر بی تفاوت بودند. مرده های این همه میان دلارام و فراه رود روزها افتاده بود و درحالی که روزانه هزاران مسافر، اجساد پوسیده و پندیده شان را تماشا می کردند، یک یکی طعمه لاشخواران می شد.

طالبان در ۳ دسمبر ۲۰۰۵ میدان هوایی شیندند و در ۴ دسمبر شهر هرات را تصرف کردند و مترادف با آن بار دیگر شهرهای فراه و زرنج را فتح نمودند. امارت حوزه اسماعیل خانی یکشنبه فرو ریخت و طالبان بر این ساحه گسترده تسلط یافتند. نیروهای ملاغفار ابتداء به سوی ایران رفته و چون شبانه بی خبر از مرز گذشتند و در رویارویی اشتباهی با پاسداران ایرانی ۲۷ تن از پاسداران را کشتند، به سوی کمپ گردجنگل در پاکستان مسیر خود را عوض کردند. او بعد از چند ماه در کویته به وسیله آی. اس. آی. به قتل رسید.

یک روز بعد از تصرف شهر هرات، طرفداران ربانی و شورای نظار به ضد طالبان تظاهراتی در برابر سفارت پاکستان در کابل به راه انداختند که در جریان، چند نفر زخمی و بعد تظاهرکنندگان داخل سفارت شده و یک تن از کارکنان سفارت را به قتل رساندند. تمامی کارکنان سفارت به شمول سفیر پاکستان زخمی شدند و سفارت طعمه حریق گردید. با این که بی نظیر بوتو بر این عمل اعتراض کرد، اما اظهار داشت که چون ربانی سال ها در پاکستان بوده (وی از حمیدگل خواسته بود که در کابل مشاور نظامی او شود و برایش اردوی اسلامی بسازد)، لذا از او انتظار چنین کاری را نداشته است. پاکستان به زودی سفارت خود را به جلال آباد انتقال داد، در حالی که ربانی و مسعود مخالف چنین کاری بودند، اما دیگر کسی به حرف های این «رئیس جمهور» و «وزیر دفاع» پیازی هم ریزه نمی کرد.

بالاخره طالبان در ۳ اپریل ۱۹۹۶، ۱۵۰۰ ملا و مولوی را در شهر قندهار گرد آوردند و مولوی ذاکر لقب «امیر المؤمنین» را به ملا عمر داد. مولوی دوست محمد فراهی اولین کسی بود که از جا برخاست و به ملا عمر ۲۹ ساله بیعت کرد و بعد تمام این ملاها و مولوی ها به او بیعت نمودند. این بیعت تا جائی پیش رفت که اسامه بن لادن، طاهر یلداش، ابوحانی و تمامی رهبران و مسؤولان شاخه های القاعده نیز به ملا عمر بیعت نمودند. دیوبندی ها در اصول به شورای «اهل حل و عقد» باور دارند، نه به رأی و نظر کل افراد جامعه، به این خاطر طالبان رسماً اعلان کردند که «در افغانستان انتخابات صورت نمی گیرد، چون انتخابات عمل غیراسلامی است». سیاف و ربانی نیز قبلاً چنین مجلس مسخره ای را در کابل دایر نمودند و نشان دادند که شرکت توده های مردم در سرنوشت کشور برای شان هیچ ارزشی ندارد و هر طور چند ملای جاهل و بیسواد بخواهند، باید همه بر آن گردن بگذارند. ملاهایی که خود را همیشه تحقیر شده اجتماع احساس کرده، در دوران طالبی چون گدا دروازه به دروازه نان جمع می کردند و در کنج حجره تجرید شده از مردم مطیع و تسلیم شده خان و ارباب به درس خوانی مشغول و با هزار و یک عقده نسبت به این اجتماع بزرگ شده بودند، حال که بدون کوچکترین علم و دانشی بر سرنوشت این جامعه حاکم گشته بودند، معلوم بود که چگونه عقده های خود را باید ارضاء کنند.

این سرعت برق آسای فتوحات طالبان که بیشتر بر بستر مناطق درانی و افکار دیوبندی استوار بود، رهبران اخوانی و بیشتر رهبران غلجائی و تاجیک تنظیم ها را در موقعیت بدی قرار داد و همان بود که با پادرمیانی پدر اخوانی ها (قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان) گلبدین و ربانی با حضور سیاف و قاضی حسین در ۱۳ می ۱۹۹۶ در ماهیپر دیدار نمودند و قرار شد به زودی گلبدین به عنوان «صدر اعظم» وارد کابل شود. وی چند روز بعد به کابل آمد و کابینه مسخره اش را اعلان کرد.

تا اوایل سپتمبر ۱۹۹۶، طالبان پکتیا، پکتیکا و خوست را تصرف کرده و در اواخر سپتمبر جنگ کوتاهی در منطقه حصارک میان نیروهای طالب و شورای جلال آباد صورت گرفت که فردای آن شهر جلال آباد به دست طالبان افتاد. قومندانان جنایتکار اخوانی که تا آن زمان به نام شورای جلال آباد در این شهر قدرت می راندند، چون موش های ترسو، دست به فرار زده و در نزدیک تورخم با کمین «منجی» برادر شمالی خان که قبلاً توسط شورای جلال آباد به قتل رسیده بود، روبه رو شدند، در حالی که حاجی قدیر قومندان مولوی خالص و فضل حق مجاهد قومندان گلبدین رهائی یافتند، ۶۰ تن از این جنایتکاران به شمول انجنیر محمود و ساز نور (اخوانی های سیافی) به قتل رسیدند و در فردای آن کمر و پس فردای آن لغمان به تصرف طالبان درآمد و به این صورت حاکمیت طالبان بر ولایات هرات، فراه، بادغیس، غور، نیمروز، هلمند، قندهار، زابل، پکتیا، پکتیکا، غزنی، میدان وردک، لوگر، ننگرهار، کنر، نورستان و لغمان تکمیل شد. طالبان از ۹ سپتمبر ۱۹۹۴ تا ۹ اپریل ۱۹۹۶، ۱۷ ولایت را به تصرف خود درآوردند.

طالبان در ۲۶ سپتمبر ۱۹۹۶ سروبی را تصرف کردند و فردای آن که درگیری نسبتاً سختی میان نیروهای طالب و مسعود در ماهیپر در گرفت و در جریان آن ملا بورجان قومندان طالبان که تا آن زمان در تمام جنگ ها در صف مقدم می جنگید به قتل رسید، در ۲۷ سپتمبر ۱۹۹۶ کابل به تصرف طالبان درآمد.

ادامه دارد